

بنیاد فرهنگی کهزاد

کتاب "افغانستان قبل از اسلام" اثر علامه استاد احمد علی کهزاد تا حال به نشر نرسیده بود و اینک بنیاد فرهنگی کهزاد آنرا جهت استفاده علاقه مندان ارجمند قرار میدهد. اصل این کتاب در سال 1315 در توقیف خانه کابل بصورت مخفی از نظر مامورین موظف در کاغذ پوری نوشته شده و بعد از محبس دوباره پاک نویس شده است. کاپی پاکنویس شده با اصلاحات بعدی آن در بنیاد فرهنگی کهزاد موجود میباشد. در این کتاب نام «آریانا» به نظر نمیرسد زیرا علامه کهزاد تا آن زمان در مورد آریانا تحقیق ننموده بود. نام آریانا بعداً در مقاله کوچک و متعاقب آن در رساله بزرگ بنام «آریانا» در سال 1321 یعنی شش سال بعد از این کتاب به نشر رسید.

گرچه محتویات این کتاب در آثار دیگر کهزاد تا حدی به نظر میخورد ولی توضیحات این کتاب با ادبیاتی که در آن بکار رفته است و با اختصاراتی که دارد نسبت به کتابهای ضخیم و یا رساله های مشکل علمی برای خوانندگان خالی از دلچسپی نمیشود و مسایل را تا حدی از زوایای دیگر هم توضیح داده است. چون این کتاب در محبس بدون اجازه کار شده است، مؤاخذی که در آن بکار رفته بصورت کامل ذکر نشده است. قابل یادآوریست که کهزاد بزرگ در سال 1315 به سن 27 ساله بوده است و همچنان ایامی است که بعد از سه سال ماموریت در سفارت افغانستان در ایتالیا که بحیث سرکاتب سفارت ایفای وظیفه مینمود تازه به وطن برگشته بدون آنکه والدین و اعضای خانواده خود را دیده باشد به زندان انداخته شده است، بهر حال با مطالعاتی که در ایتالیا انجام داده بود حالا میخواست آنرا بنویسد و گوشه زندان جایی برای آن شد. قابل یادآوریست که آنطوریکه یک عده ئی بی شرم و بی معرفت ادعا دارند هیچ اثری را به اثر دکنته کسی ننوشته و آن چنان کسانی که در افغانستان معرفتی بیشتر در تاریخ نسبت به کهزاد میداشتند وجود نداشت تا وی را از کارهای علمی و تحقیقاتی به بیراهه ببرد. این اثر خود یک مثال بزرگ است که مرد علم و دانش بود و حتی زنجیر و زولانه زندان یا توقیف خانه کابل هم وی را از این راه دور نتوانست. در حقیقت این نشاندهنده یک عشق بزرگ بود که کهزاد از شروع جوانی نسبت به وطن و مردم خود داشت و تا روزی که زنده بود از کار و تحقیق علمی دست نکشید. بدون آنکه کوچکترین نوع تعصب و یا بی ادبی را در کارهای خود راه دهد. تعصبات و نادرست نویسی چیزهایی که تاریخنویسان امروزی کشور ما تقریباً همه به آن مصاب اند. جالبتر آنکه با وجود پیشرفت های بزرگ علمی کسی نتوانسته است تهداب مستحکمی را که علامه کهزاد در تاریخ باستان و کرونولوژی آن گذاشته است حتی شور بدهد چه رسد به آنکه آنرا ویران کنند و از بین ببرند با وجودیکه بصورت دسته جمعی و متواتر حملات خود را بر کارهای بزرگ علمی و تحقیقاتی وی وارد میکنند و از بس تلاش های مذبححانه شان کارگر نمی افتد به توهین به شخصیت والا مقام علمی، اخلاقی و روحانی وی میپردازند ولی نمیدانند که همه اقوام و مردم افغانستان از وی مانند یک قهرمان ملی واقعی حمایت میکنند. در این مورد و کارهای انجمن تاریخ تحقیقی در دست است که از یکطرف روشنایی بیشتر به فعالیت های آن داده خواهد شد و از طرف دیگر جوابهایی به توهینات متعرضین بیبک خواهد بود.

امیدوارم محتویات کتاب حاضر مورد توجه علاقمندان عزیز قرار گرفته و از آن استفاده کنند. ممکن بعضی از موضوعات در این اثر با آثار بعدی کهزاد بزرگ همسو نباشد که نشاندهنده تحولات علمی بعدی میباشد. /9 می 2011/

داکتر فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنياد فرهنگي كهزاد

افغانستان قبل از اسلام

احمد علي كهزاد

افغانستان قبل از اسلام

احمد علی کهزاد

این اولین تاریخ دوره باستانی افغانستان است که در بهار سال 1315 در محبس، مخفی از نظر مامورین مؤظف در کاغذ پوری نوشتم و بعد از انقضای مؤعد حبس آنرا پاک نویس نمودم.

احمد علی کهزاد

یادداشت:

احمد علی کهزاد به مجردیکه از ماموریت در سفارت افغانستان در روما در سال 1314 اجباراً به وطن برمیگشت از سرحد افغانستان – ایران بازداشت شده و با زنجیر و زولانه به توقیف خانه کابل آورده شد و برای مدت نه ماه بدون هیچ نوع اتهام و بدون هیچ نوع پروسه حقوقی در آنجا سپری نمود و دلیل این بازداشت و حبس هرگز برایش توضیح نشد و هم اگر بیگناه بود هیچ نوع غرامتی برایش داده نشد.
این زمانی بود که محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان بود.

افغانستان قبل از اسلام

مقدمه:

این کتاب که به اسم «افغانستان قبل از اسلام» تحریر و تالیف شده و به سیزده فصل منقسم گردیده، وقایع بارزی را که در مورد تاریخ باستانی کشور عزیز از اعصار قبل از اسلام سراغ داشتیم، حتی الامکان بصورت مسلسل نشان میدهد.

واضح است که این کتاب با این حجم کوچک و صفحات محدود بهیچ صورت افتخارات تاریخی کشور کهن سال کوهستانی ما را که دره های سرسبز و جلگه های خوش آب و هوای آن مدنیت های متعددی را کهنه نموده چنانکه شاید، معرفی کرده نمیتواند.

سرزمینی که چند هزار سال قبل شهرهای آبادان و نقاط مدنی آن به اسم «فو-هو-لو»، «فان یان»، «هیلو»، «کاپیسا»، «نگاراهارا»، «لمپاکا»، «هری»، «اراکوزی» و غیره وجود داشت و هر کدام فی حد ذاته کانون مدنیت مخصوصی بوده امکان ندارد که تمام دوره درخشان حیات چندین هزار ساله آنها به صفحات کوچک کتاب 250 صفحه یی تمام شود.

مستر «ولسن» مینویسد: «اگر یک سلسله تاریخ مکمل افغانستان در دست میبود، دیده میشد که حوادث این سرزمین پرشور از تاریخ تمام کره زمین بزرگتر میشد.» ممکن مستشرق شهیر در این گفته خود کمی مبالغه نموده باشد ولی اهمیت مقام تاریخی افغانستان را بخوبی ادا میکند. بلی مملکتی که پیشرفته ترین اولاد بشر در آنجا پیدایش و نشو و نمو یافته باشد، سرزمینی که از مدنیت قبل از آریائی گرفته تا عصر ویدی، اوستائی، یونانی، بودائی یکی را بعد دیگری کهنه نموده باشد، جا دارد که تاریخ عظمتش با گزارشات تمام دنیا همسری کند.

مدنیت قبل از آریائی که در سرحدات شرقی مملکت در حوزه اندوس شواهد آن رونما شده و فعلاً هیئت حفریات فرانسه در سرحدات غربی در سیستان و چخانسور معاصر آنرا تجسس میکنند، در 5000 سال قبل این خطه را روشن ساخته بود.

مدنیت عصر «ودیک» از سال 2000 ق.م. تا حوالی سال 1000 ق.م. هزار سال در کوهسار وطن مصروف شعشعه پاشی بود. تمدن اوستائی باختری صفحه افتخار دیگری است که هزار سال دیگر از کانون باختری خاک خود و بیگانه را منور ساخت. مدنیت بودائی که از قرن 3 ق.م. الی اوایل قرن 9 ب.م. بیش از هزار سال دوام داشت، فصل افتخار دیگر است که آثار نقاشی، معماری و هیکل تراشی آن هنوز اسباب حیرت کل جهان است.

پس این ادوار مدنی که فقط به گرفتن اسم آنها اکتفا نمودیم، هر کدام به ذات خود موضوع های مستقل و دوره های بزرگی است که معرفی آنها جلدهای ضخیم میخواید و هر کدام فی حد ذاته انقلابات بزرگ در آئین، زبان، طرز زندگانی و معیشت اهالی این سرزمین و ممالک همجوار تولید نموده است.

پس خوانندگان محترم از روی چند سطر مختصر فوق ملاحظه میفرمایند که موضوع اساسی این کتاب که روزی بکمک تدقیق فرزندان این خاک تکمیل خواهد شد، به اندازه ئی وسیع است که قلم ناتوان ما و صفحات محدود این کتاب طوریکه شاید حق آنرا ادا کرده نمیتواند، ولی چون مدققین فاضل و محترم ما از روز تأسیس انجمن ادبی کابل در موضوع های مختلف تاریخ باستانی کشور عزیز مقالات خیلی مفید و جامع نوشته اند که هر کدام در موقع خود حایز اهمیت زیاد است، غامضات آنرا روشن خواهد ساخت. بنده به تعقیب ایشان محض بواسطه اینکه چند سال با هیئت حفريات فرانسه عملاً کار نموده ام با عدم اهلیتی که در خود احساس مینمایم از مدتی آرزو داشتم که در ین افتخارات باایشان شریک گردم. اینک به همین مطلب و برای اینکه وظیفه ملی خود را ادا کرده باشم تا جائی که مأخذ بدست رسید و معلومات ناقص خودم کمک کرد، این کتاب را تحریر نمودم.

این کتاب مشتمل بر 13 فصل است. فصل اول در اطراف مبدأ نژاد آریائی و سایر مسایل متعلقه آن: مهاجرت، زبان، آئین، زندگانی اجتماعی و غیره نگاشته شده است. بعقیده بنده منبعد هر چه کتابی که راجع به تاریخ قبل از اسلام افغانستان نوشته شود، تمهید آن عموماً بهمین مسئله شروع خواهد شد. ناگفته نماند که در مورد وقایع قبل از اسلام افغانستان، قبل از عصر آریائی چیزهای زیاد گفتنی داریم چنانچه دور نرفته مدنیت عصر قبل از آریائی کشور ما در اثر شواهد آثار حوزه اندوس ظاهر و هویدا شده است. از ین پیشتر در موضوع وقایع اعصار قبل التاریخ، وضعیت طبقات الارضی مملکت هم زمینه گفتگو و تحریر باقی است ولی چون این مباحث عموماً موضوعات علیحده بوده و اظهار نظریه در اطراف آن یک سلسله مطالعات مخصوصه میخواید که هنوز پوره عملی نشده عجالاً در ین کتاب از ذکر آنها صرف نظر نمودیم و فصل اول کتاب خود را به مسائل نژاد آریائی اختصاص دادیم.

فصل دوم راجع به آریائی های باختری و مدنیت عصر اوستا بعقیده من حتماً باید باشد و هرچه معلوماتی که نسبت به انبساط موضوع آن بدست آید در آن گنجانیده شود.

فصل سوم که افغانستان عصر هخامنشی را نشان میدهد هم بی مورد نیست و چون در هر کتاب وضاحت و ترتیب موضوع اهمیت زیاد دارد. اگر افغانستان عصر هخامنشی را ضمیمه کدام فصل دیگر نمائیم مطلب پیچیده خواهد شد.

فصل چهارم، فتوحات اسکندر، فصلی است طبیعی که در آن کسی گفتگویی ندارد.

فصل پنجم، سلطنت خاندان «موریا» ظاهراً بی اساس و چیز تازه معلوم میشود زیرا بعد از فتوحات اسکندر باید از تجزیه شدن امپراتوری یونانی و سلطنت مستقل یونانو باختری سخن بمیان می آمد ولی بعقیده بنده گنجاندن این فصل میان فصل چهار و شش از نقطه نظر شیوع دیانت بودائی که با شاهان این خانواده عملی میشود، خیلی مناسبت دارد و بجای خود برابر آمده است زیرا ذکر آن پس از فصل تجزیه شده امپراتوری اسکندر بی مورد است.

در فصل شش ذکر مختصر تجزیه شدن امپراطوری اسکندر تمهید و موضوع اساسی آن ذکر سلطنت مستقل یونانو- باختری است. به تعقیب این فصل اگر برای یونانیان احفاد سلاطین باختر که در پنجاب سلطنت علیحده تشکیل داده اند کدام فصل مخصوصی هم باز شود جا دارد ولی ما این موضوع را هم جز و متمم فصل شش ساختیم.

چون قرار نظریه عموم مستشرقین سلطنت یونانیان باختر بواسطه تهاجمات قبایل چادر نشین «سیت» خراب شده، میشود که متهاجمین «اسکائی» و «یوچی» را تنها به اسم «سیت ها» در یک فصل هم بیان نمائیم ولی چون به نظر مدققین این دو قوم علیحده میباشند و یکی بعد دیگری در افغانستان ریخته اند و تاریخ این وقت مملکت هم با اسمای یونانی ها، پارت ها، پهلواها، اسکائی ها، یوچی ها مغشوش و نسبتاً تاریک است، بهتر آنست که در دو فصل علیحده بیان شود. چنانچه ما «اسکائی ها» را در فصل هفت و «یوچی ها» را در فصل نهم جا داده ایم. اینجا باز سوالی در خاطر ها خواهد گذشت که چرا این دو قوم متهاجم که یکی بعد دیگری آمده اند پشت هم در دو فصل ذکر نشدند. اگرچه ما در بین کتاب تنها یک فصل، هشت، (پارت ها) را میان اسکائی و یوچی قرار داده ایم، در حقیقت اگر دو سه فصل در میان گنجانیده شود، جا دارد زیرا پس از اینکه اسکائی ها صفحات شمال هندوکش را متصرف میشوند، برای یونانیان جنوب هندوکش میتوان فصل جداگانه ئی باز کرد. همچنین پارت ها که در یک فصل، در فصل هشت ذکر شان را نموده ایم در دو فصل علیحده بخوبی تقسیم میشوند. یکی پارت هائیکه در ایران و خراسان سلطنت نموده اند و دیگر پهلوا، سلاطین پارتی نژادی که در سیستان و قندهار سلطنت مستقلی بمیان آورده اند.

در فصل هشت از پارت های ایران به این جهت مختصراً ذکر نمودیم که اولاً مؤسس آن سلسله «ارساسس» یکنفر بلخی است. ثانیاً در هرات و حاشیه های سرحدات غربی مملکت ما پیشرفت ها نموده اند. ثالثاً یک دسته محاربات با اسکائی ها بعمل آورده اند. رابعاً ذکر پارت ها یا پهلوا های سیستان بدون آنها بخوبی فهمیده نمیشود.

فصل نهم، «کوشانی ها» در جای خود بی مناسبت نیست. تشریح صنعت زیبای «گریکو بودیک» که از افتخارات هنری وطن ما است در خور یک فصل مخصوص است. اگرچه ظاهراً چنین مینماید که تذکر از آن باید پیشتر بعمل می‌آمد ولی چون منتهای ترقی آن در عصر کوشانی است جائی که در ترتیب این کتاب به آن داده ایم صحیح و درست است.

بعد از شرح چگونگی هنر «گریکو بودیک» برای «هن ها» که درست یکنیم صد سال بر افغانستان تهاجمات نموده و در امحای بقایای این صنعت خود داری نمیکنند، فصل یازده را تخصیص داده ایم.

چون متعاقباً ترک ها و ساسانی ها متحداً «هن» ها را مضمحل میسازند و سرزمین افغانستان امروزی بدست شاهزادگان ترکی می افتد، فصل دوازده را بنام ترک ها و شاهزادگان ایشان باز نمودیم.

چون بعد از اضلال هن ها بدست ترک ها و ساسانی ها، اولاده شاهزادگان کوشانی از قلل جبال چترال و گلگت مجدداً پایان شده از کابل و گندهارا تا اواخر قرن 9 و عصر ورود عساکر اسلام سلطنت مینمایند، فصل سیزدهم را به چگونگی حال ایشان اختصاص داده ایم.

اگرچه در فرصتی که عساکر فاتح اعراب رسیده و با آخرین شاهان سلسله دوم کوشان، «رتبیل ها» در حوالی غرب کابل مصروف پیکار میباشند، خانواده جدیدی هم که اصلاً برهنی مذهب بودند در کابلستان و گندهارا به سلطنت رسیده اند. در اینجا از آنها ذکری نرفته است.

در خاتمه راجع به ماهیت این کتاب باید شرحی مختصری داده بگویم که این اثر ناچیز و نظیر آن هر چه در آتی بمیان آید حکم خوشه هائی را دارد که دهقان جمع نموده تا خرمنی تشکیل دهد و یا بعبارت دیگر به جمع آوری موادی میماند که از آن در آتی عمارتی آباد شود. یعنی بالذات خود این اثر نه تنها ناقص بلکه یک تکه نقص است و اگر ممکن تا 50 سال دیگر همه مدققین ما در بین موضوع تجسس کنند، تدقیق نمایند، بنگارند باز هم ممکن تکمیل نشود و کتابی که بصورت کامل و حقیقت ترجمان افتخارات تاریخ باستانی ما شده بتواند، بمیان نیاید ولی تا مادتهاً یک چیز بمیان نیاید اصلاح و تکمیل آن امکان ندارد. محض برای اینکه زمینه تنقید و اصلاح فراهم شده باشد جرئت نموده این اوراق پریشان را بدسترس خوانندگان عزیز میگذارم هر چه نقایس و معایبی ببینند لطفاً بهر اسم و رسمی که میخواهند، خواه بعنوان تنقید و اصلاح و خواه بصورت اخطار و اطلاع به مطبوعات وطنی و یا برای خودم بنویسند خیلی ممنون خواهم شد زیرا یکی از بهترین راه هائیکه برای تکمیل این موضوع موثر افتد، همین است.

احمد علی کهزاد

10 میزان 1315

فهرست مضامین و محتویات

فصل اول – آریا ورته یا مهد پرورش آریائی ها

مهد پرورش آریائی ها
زندگانی مشترک قبایل آریائی در باختر
شروع مهاجرت ها
شاخه ودیک یا شاخه شرقی
جنگ هفت ملک و قبیله پکت ها
حیات قبیلوی و خانوادگی
زبان
آئین

فصل دوم – آریائی ها باختر

قبایل شاخه غربی
زوراستر
اوستا
آئین زردشتی
زبان باختری یا زند

فصل سوم – هخامنشی ها

قبیله هخامنش
امادی ها
چگونگی انتقال حکومت از امادی ها به هخامنش ها
سیروس
کمبوجیا
باردیا
گاماتا
داریوش کبیر
خشایار شاه
ارتاگزر سس اول
داریوش دوم
ارتاگزر سس دوم و سوم
داریوش دوم
طرز حکومت در دوره هخامنشی ها و موجب دوام آن
خاک افغانستان امروزی در دوره هخامنش ها
مذهب

فصل چهارم – فتوحات اسکند

علت شروع محاربات
پیشرفت های قشون یونانی
مقاومت ولایات شرقی
بسوس یا دارای چهارم و ولایت باختر
صفحات جنوب شرقی هندوکش
امبھی – پوروس راجاهای هند و اسکندر

فصل پنجم – سلطنت موريا

چگونگی کیفیت رسیدن خاندان موريا به سلطنت
چندا گوپتا
بندوسارا
آشوکا
دیانت بودائی
محفل مذهبی
اعزام مبلغین به افغانستان
زبان خروشتی و برهمنی

فصل ششم – تجزیه امپراتوری یونانی

کشمکش بین جنرال های اسکند
سلطنت یونانیان باختر
دیودوتس اول و دوم
تغییر خانواده سلطنتی
ایوتیدم
دمتریوس
ایوکر تیدس
ظهور اسکائی ها و بحران امپراتوری باختر
سلطنت یونانی جنوب هندوکش
هیلیوکلس
انتی ماکوس
آگالوکلس
پانتالون
بقیه اولاده ایوکر تیدس تا هرماپوس
سلطنت احفاد ایوتیدم سلطان باختر در پنجاب

فصل هفتم – قبایل ساک یا اسکائی ها

اصلیت قبایل اسکائی
انتشار آنها به باختر
مقابله آنها با پارت ها

هرایوس
موسس
ازسس

فصل هشتم – پارت ها و سلاطین پارتی

پارتین کجا و مؤسس خانواده سلطنتی پارتی کیست؟
ارساس اول و دوم
تری داتس
فریایپتس
فرهاتس اول
مترداتس یا مهرداد اول
سلطنت مستقل پارتی در سیستان و قندهار یا سلطنت پهلوا
ونونس
گندوفارس
اورتاگنس
پاکورس

فصل نهم – کوشانی ها

کوشانی ها یا یوچی ها کی بودند و از کجا آمده اند
منابع چینی و یونانی نسبت به ایشان چه میگویند
خانواده شاهی کوشان
کزولو یا کجولو کدفیزس (کدفیزس کوشانی، هرمایوس یونانی،
گندوفارس پهلوا)
ویما کدفیزس
سوتر مگاس
کنیشکا
کنیشکا و دیانت بودائی
واسیشکا
کنیشکای دوم
هویشکا
واسوشکا
واسودوا
زبان سیتی یا تخاری

فصل دهم – صنعت گریکو بودیک (یونانو بودائی)

عوامل به میان آمدن این هنر و صنعت
تعریف لفظی و تاریخی ابتکار صنعت گریکو بودیک
عصر ترقی و انحطاط آن با اختصاصات هر دوره
مکاتب صنعتی و هنری هده و سائر نقاط گندهارا
مقایسه آثار هده (گندهارای غربی) با آثار هندی (گندهارای شرقی)

مقایسه آثار هده با شهکارهای یونانیان
بربرها و جنگجویان
کابل بودائی
پایتاوه
بگرام
بامیان
دختر نوشیروان

فصل یازدهم – هن ها

هن ها کی بودند و از کجا آمدند؟
مقابله هن ها با کوشانی ها
هن ها و خرابی آثار معابد بودائی
تورامان و می هی راکولا
اتحاد ترک و ساسانی در بر انداختن هفتالییت

فصل دوازدهم – ترک ها

اصلیت ترک ها و امپراطوری های شان در آسیا
اتحاد و مخالفت شان با ساسانی ها
ترک ها قرار چشم دید زایر چینی هوان تسنگ
شهزادگان ترکی نژاد قندوز و کاپیسا
عظمت و اقتدار شهزاد اخیرالذکر
بلخ
بامیان
کوهدامن
هده

و غیره نقاط در زمان ورود زائر چینی یعنی سال های 630 – 631 م.

فصل سیزدهم – کزکی ها

کزکی ها یا کزکو و وازیو اولاده کوشانی ها
کثرت مسکوکات ایشان در افغانستان و پنجاب
دین برهمنی
پرستش شیوا

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول

آریاورته یا مهد پرورش آریائی ها (1)

اگر چه علمای تاریخ در تعیین مهد پرورش آریائی ها متردد اند و هر کدام به نحوی در ین مورد اظهار نظریه نموده اند، از آسیای مرکزی گرفته تا سواحل رود دانیوب روی یک خط مستقیم مهد تولدی و پرورشگاه آریائی ها را در فلات پامیر، دامان هندوکش، بکتریانا، مدیا، قفقاز، جنوب روسیه و بالاخره جلگه رود دانیوب ارائه میکنند. اما بر خلاف حدسیات قراریکه از دو منبع موثق یعنی ترانه های «ریگ ودا» و کتاب «اوستا» معلوم میشود و اکثر مستشرقین بیغرض را قانع نموده این است که گهواره پیدایش و پرورش «اولاد مانو» آسیای مرکزی و باز در آسیای مرکزی یا اراضی مرتفعه آنست که بین فلات پامیر و تیغه هندوکش و رود آمو انبساط دارد، یا اراضی وسیع دشتی است که در شمال این منطقه در نواحی ماورای شمال «سردریا» افتاده است که قدما آنرا «سیتی Scythie» یاد نموده اند و امروز روسیه جنوبی اش میتوان تعبیر نمود.

موسیو «فونتن ماریوس Fontaine Marius» که تحت عنوان تاریخ عمومی نسبت به تمام ملل قدیمه آسیا یک سلسله کتب مفید نوشته، در ضمن اینکه مبدأ آریائی ها را فلات پامیر میداند، مینویسد که در میان ترکستانی ها افسانه ئی معمول است که قرار آن نوع بشر در مراتب اولی تہ یک دره کوه اللتائی زندگانی داشت که اطراف آنرا قلل شامخه جبال گرفته بود، سپس در اثر انفجار آتش احجار از هم پاشیده و بنی نوع انسان از مجرای چهار مخرج طبیعی دره های رود «اندوس»، «اکسوس»، «ایگزارت یا سر دریا» و «هیرمند» به چهار جانب مختلف پراکنده شدند. اگر چه طوریکه متذکر شدیم این قصه افسانه است اما به حقیقت امری که فلات پامیر و اراضی مجاور آن پرورشگاه نژادی بوده و این نژاد از آنجا بنای مهاجرت را گذاشته است، به کمال خوبی موافقت میکند.

در میان مستشرقین اروپائی بعضی هائی که طرفدار نظریه مهاجرت آریین ها (2) (نه آریائی ها!) از غرب به شرق میباشند ادعای آنها مغرضانه و خالی از حقیقت است زیرا این نقطه غربی هر جا که باشد: آلمان، سواحل دانیوب و غیره هیچ معنی و اساس ندارد و اگر قدری به نگارشات کتیبه های آثوری دقت شود عدم اساس این نظریه به وضاحت ثابت میشود. کتیبه میخی «تگلیت پیلر اول Tiglet

«Pileser»، شاه آشوری که در حوالی 1115 - 1100 ق.م. داد جنگ جوئی و معرکه جوئی را داده و بجانب شرق فلات ایران نفوذ آمریت خود را تا کنار دریاچه «وان» (یکی از دریاچه های خورد جنوب کسپین) ادامه داده بود، هرگز از «امادی Amadai» (مادها) و «پارسواس Parsus» (پارسیها) شاخه آریائی اسم نبرده است. «ماسپرو Maspero» مینویسد که وقتیکه پادشاه دیگر آشوری «آثور نازیرا هابال Assur Nazir Habal» در قرن 9 ق.م. به خاک ایران فعلی بنای تهاجم را گذاشت، ابداً با عناصر آریائی مواجه نشد بلکه با «ماتا Mata» ها که از خون تورانی بودند، مقابل گردید. سه صد سال بعد از تاریخ کتیبه اول الذکر در عصر لشکر کشی های «سلماناسار سوم Salmanasar III»، پادشاه دیگر آشوری برای اولین بار در سال 827 ق.م. اسم قبایل «پارسواس = پارسی و امادی = ماد» ها تذکر رفته است. چنانکه اولی در کوهستانان کردستان بین سرچشمه رودخانه «زاب Zab» و «دیالا Diyala» با 27 نفر شاهزادگان خویش و دومی در جلگه های مجاور ظهور نموده اند. اگر چه «کسیت Kassites» ها هم عنصر آریائی نژادی اند که حین تشتت قبایل آریائی از باختر بطرف غرب حرکت کرده و بار اول با اسپ های خود در حدود 1900 ق.م. در منتها الیه غربی ایران امروزی ظهور نموده اند، اما طوریکه از روی شهادت کتیبه های شاهان آشوری به ملاحظه میرسد، این پیش قراول سامی و مغلی نژادی که در ایران حیات داشتند به واسطه قلت خود چندان به نظر نمیخوردند چنانکه در کتیبه های شاهان آشوری از آنها اسمی نرفته تا اینکه متعاقباً قبایل دیگری مثل امادی و پارسواس که شاخه های قبایل آریائی اند، در ایران ظهور نمود و بار اول در 827 ق.م. یعنی اوائل قرن 9 ق.م. از آنها اسمی برده شده است.

پس با شرح مختصر فوق به وضاحت معلوم میشود که در زمان شاهان آشوری تا مدتی در ایران فعلی امادیها و پارسیهای شاخه های قبایل آریائی وجود نداشتند و کسیتها پیش قروال مهاجرین آریائی هم آنقدر کم بودند که در میان اقوام عناصر دیگر معلوم نمیشدند چنانکه در کتیبه هایی که گذارشات محاربات شاهان آشوری را با اقوام مسکونه آن وقت ایران بیان میکند گاهی از ایشان اسمی برده نشده و فقط در 827 ق.م. امادی و پارسواس شاخه های نژاد آریائی روی صحنه برآمده و از ایشان تذکری بمیان آمده است.

پس آریائی هائی که از جانب غرب آمده و در قرن 9 ق.م. هنوز عناصر آن در منتها الیه خاک ایران فعلی جان نگرفته باشد به کدام صورت در حوالی 1900 - 1400 ق.م. از دره کوبها (دره کابل) بجانب رود اندوس و پنجاب عازم شده میتواند؟ این ملاحظه اساسی به ثبوت میرساند که ادعای مهاجرت آریائیها از غرب به شرق کاملاً بی اساس است.

«ولسن Wilson» بعد از اینکه در بین موضوع موشگافانه تحقیقات نموده به نکته ئی برخورد کرده است که چینیکه مترنمین ترانه های «ودا» عمر طویل میخواستند، «صد زمستان» خواهش میکردند. این جمله چیزی نیست که حین ترکیب ترانهها

بمیان آمده باشد بلکه از قدیم در میان «آریاها» ها (آریائی ها) معمول بوده و به وضاحت معلوم میشود که این جمله اصطلاح و محاوره زبان قومی است که مسکن شان سردسیر بوده و عموماً با برف و خنک تقریباً دائمی مناطق کوهستانی تماس داشتند. از این هم بخوبی فهمیده میشود که مهد پرورش آریاها اصلاً اراضی مرتفعه سردسیر بوده که فصل زمستان و خنک آن طویل بود چنانکه اوستا هم علت مهاجرت آریائی ها را سرما و یخبندی فوق العاده میداند. این عامل طبیعی است که در فلات پامیر و دامنه های هندوکش و همچنین در مناطق جلگه ئی ماورای سر دریا به کثرت ملاحظه میشود.

پس آریائی ها در حدود 3000 - 4000 ق.م. یا در اراضی جلگه ئی حوزه سر دریا یا در جنگل های فلات پامیر و دامنه های سرسبز و شاداب هندوکش که از اشجار میوه دار و غیره نباتات مفیده مملو است، بود و باش داشتند. در این وقت هنوز اسب را اهلی ننموده بودند. قبایلی بودند در مراحل اولی حیات. پوشاک شان پوست حیوانات و تغذیه شان میوه های اشجار و محصول شکار بود. غرش رعد، برق، الماسک، وزش باد، روشنی ماه، تابش آفتاب، ظهور ابر، طوفان برف و باران و غیره مظاهرات بدیع و مخوف طبیعت که در مناطق مرتفعه هندوکش و فلات پامیر تغییرات ناگهانی در سیمای فلک تولید میکند طبعاً آریائی ها را تحت فشار و تاثیر گرفته در آنها جذباتی تولید نموده است که اگر نمیتوان آنرا «دین و پرستش» تعبیر کرد «ترس از عناصر» و «احترام به عناصر» میتوان ترجمه نمود.

بعد از تاریخ فوق الذکر در اثر مخالفت کدام عامل طبیعی که «ریگ ودا» از تذکار چگونگی آن خاموش است و «اوستا» به یخبندی و خنک تعبیر مینماید و نزد آریاها به قهر کدام عنصر طبیعی تعبیر شده است، از مسکن اولیه خود که جلگه وسیع «سیتی» یا فلات پامیر و هندوکش باشد به «سغدیان» یعنی قسمت شمالی حوزه رود اکسوس فرود آمده و از آنجا بواسطه فشار اقوام بیگانه و ظهور آفت طبیعی دیگر یعنی ملخ به حوزه جنوبی آمو دریا به نقطه ئی که «ریگ ودا» آن را «بلهیکا»⁽³⁾ و اوستا «بخدی» میخواند و عبارت از بلخ میباشد مجتمع شده اند.

قبل از اینکه موضوع تشنت و مهاجرت قبایل آریائی را از باختر تحت بحث بگیریم، باید به تمرکز و اجتماع ایشان در یک نقطه (خواه نقطه اولی سیتی یا فلات پامیر و یا نقطه ثانوی باختر باشد) اهمیت زیاد باید داد زیرا تنها در اثر همین تمرکز است که امروز موضوع نژاد و زبان «هندو آریائی» بمیان آمده و الا وجود آن معنی ندارد.

اگر چه عناصر «آریائی» با مراتب مختلف امتزاج خون خارجی از پنجاب تا منتها الیه غربی اروپا انبساط دارد و به همین ملاحظه بعضی مولفین اروپائی با نظر وسیع تر صورت مهاجرت آریائی ها را به سه دسته تقسیم نموده اند که از آن جمله یکی وارد اروپا شده باشد (آرین - تا از آریاهای باختری سوا شوند) ولی

چون این مسئله نسبتاً تازه و تذکار آن خارج از موضوع نگارش ما است، از آن صرف نظر نموده از دو شاخه اصلی آریائی که هر کدام از خود زبان و کتابی دارند و تشابه زبان مبدأ زندگانی مشترک شان را ثابت میکند، بحث میکنیم.

در حوالی 2000 ق.م. دوره حیات مشترک قبایل آریائی در باختر رو به اختتام گذاشته و عصر مهاجرت با حرکت یک دسته قبایلی که «رگوید» قدیمترین یادگار ایشان است، شروع شده است. این دسته بدون اینکه فعلاً داخل تفصیلات شویم در حوالی بین 1900 - 1400 ق.م. از باختر به جنوب هندوکش به دره «کوبها» (رود کابل) فرود آمده در طی چند قرن به تمام مناطق کوهستانی جنوب و شرق منتشر شده اند. چون عده ایشان زیاد شد حصه ئی از راه کوهستانات جنوب و شرق و شمال شرق رود «اندوس» سند را عبور نموده داخل «هپته هندو» یا «سپینه هندو» علاقه «هفت دریا» یعنی پنجاب امروزی گردیده اند. این شاخه موسوم به قبایل آریائی «ودیک» (ویدی) است و به مناسبت خط سیر میتوان آنرا شاخه شرقی نیز نامید.

دسه دوم عبارت از عده ئی قبایل دیگری است که در یک عصر بعد تر از باختر بجانب غرب به علاقه «هریوه» (هرات امروزی) منتشر گردیده و از آنجا قسمتی به بخاک ایران فعلی مهاجرت اختیار نموده اند.

ترانه های «ریگ وید» (سرود های ویدی) قدیم ترین یادگار آریاها بصورت واضح نسبت به مهاجرت آریاها چیزی نمیگوید اما از خلال مضامین ترانه ها و از اسمای رودبار ها و اقوامی که در آن تذکر رفته بخوبی معلوم میشود که اولین قبایل آریائی از جانب شمال به منطقه «کوبها» (دره کابل) فرود آمده اند و بعد از علاقه شرقی اندوس که عبارت از کابلستان و مناطق شرقی افغانستان امروزی باشد، داخل پنجاب گردیده اند.

اوستا کتاب مذهبی و اجتماعی آریائی های باقیمانده «بخدی» در عصر تازه تری که معمولاً به اواخر قرن 6 ق.م. نسبت داده میشود، موضوع تشنت آریائی ها را از باختر طوری مینویسد که فاضل محترم مولانا یعقوب حسن خان در سالنامه 1313 مجله کابل تشریح داده اند: "سپس جمعی بطرف نیسایا (که بعضی آنرا مقصد از نیشاپور حالیه میدانند و بعضی به علاقه جنوبی عشق آباد تطبیق میدهند) رفتند. بالاخره آنها «هریوه» یعنی هرات امروزی، «ویکرات» (کابل امروزی) را منازل خود قرار دادند. بعد از آن مهاجرین وارده این منازل به دو قسمت تقسیم شدند: 1- «هریواتی» (اراکوزی یا قندهار)، «هیتومنت» (یعنی وادی هیرمند)، «هپته هندو» (پنجاب) جانب مشرق یعنی در افغانستان امروزی و 2- «اروه» (طوس) و «هرگان» (گرگان)، «رگ» (ری) و «رن» (گیلان) جانب مغرب یعنی در خاک های ایران فعلی رفتند."

پس چه از خلال مضامین مناجات ترانه (سرود) های «ودا» و چه از معلومات صریحی که اوستا کتاب مقدس آریائی های بلخی میدهد، به وضاحت معلوم میشود

که آریائی‌ها حین تشتت از باختر به دو حصه تقسیم شده‌اند که یکی به صفحات جنوب و شرق و جنوب غرب افغانستان امروزی و پنجاب امروزی پراکنده شده و دیگری از راه دره هریرود به علاقه «هریوه» یعنی هرات امروزی منتشر شده و از آنجا حصه‌ئی به خاک‌های ایران فعلی مهاجرت اختیار نموده‌اند که از لحاظ خط سیر در مقابل شاخه شرقی میتوان آنرا شاخه غربی نامید.

از میان دسته قبایل شاخه غربی کسیت‌ها دسته محدودی میباشند که با اسپ‌های خود بار اول در حدود 1900 ق.م. در منتها الیه غربی فلات ایران رسیده‌اند. قبایل دیگر مثل «امادی = ماد‌ها» و «پارسوا = پارسی‌ها» تقریباً 9 قرن بعد تر با رمه‌های خود در مراتع کوهستانی آن سرزمین پیدا شده‌اند. آن چنانی که قبلاً ذکر رفت این دو دسته قبایل آریائی اخیر الذکر فقط در سال 827 ق.م. در کتیبه‌های شاهان آتوری تذکر رفته‌اند. پس از اینجا معلوم میشود که مهاجرت قبایل شاخه غربی از باختر یک دفعه‌ئی بعمل نیامده و در طی قرن‌ها قبایل با وضعیت و حرکت کوچیان از باختر بجانب غرب رفته‌اند و به این ترتیب زبان و آئین آریائی‌های باقیمانده در بخدی تا دورترین نقاط غربی فلات ایران منتشر گردیده است.

با ترتیب فوق الذکر موضوع زندگانی مشترک قبایل آریائی در بخدی در حدود 2000 ق.م. خاتمه پذیرفته است. با تقسیم شدن قبایل به دو حصه ما هم تفصیلات موضوع هر کدام را به دو فصل علیحده بیان میکنیم.

شاخه شرقی یا شاخه ویدیک

این شاخه عبارت از قبایلی است که معروفترین آنها «الیناها Alinas» (نورستانی‌ها)، «پکت‌ها Pakthas» (پشتون‌ها)، «شیوا‌ها Chivas»، «بهالانها Bahlanas» و غیره میباشند که در محاربه «ده پادشاه» یا «ده ملک» اسامی‌شان تذکر رفته و ما بجایش از آنها صحبت خواهیم نمود. این دسته قبایل در حدود 2000 ق.م. از باختر شروع به مهاجرت نموده به جنوب هندوکش وارد وادی «کوبها» (دره کابل) شده و در طی یک قرن دو قرن متعاقب در تمام اراضی کابلستان امروزی و سمت جنوبی و شرقی حالیه در کوهستانات شمال شرقی که عبارت از نورستان، چترال، سوات، بنیر و غیره باشد منتشر شده بحیات مالداری خویش مصروف شده‌اند. با مرور زمان قسمتی از این قبایل از کوهستانات شرقی و جنوبی بجانب رود اندوس (سند) رخت کشیده به علاقه «هپته هندو» یا علاقه «هفت دریا» یا پنجاب فعلی منتشر گردیده‌اند.

«ریگودا» یا مجموعه ترنم و مناجات‌ها یادگار زندگانی این شاخه شرقی یگانه منبع موثقی است که در تمام زمینه‌های حیاتی، مذهبی، قومی و اجتماعی و

نسبت به رسومات مختصه این دسته قبایل آریائی معلومات میدهد و مجلل ترین ایوان ادبی ئی است که کمتر قومی نظیر آنرا مالک است.

تاریخ ترکیبی ترانه های « ریگودا» بصورت دقیق معلوم نیست. «مکس میولر Max Muller» آنرا به چهار حصه تقسیم نموده است. تاریخ جدیدترین حصه آنرا 200 ق.م. و قدیمترین آنرا 1200 ق.م. تخمین میکند و مینویسد که این نظریه بصورت اقل سنجیده شده و هیچ عاملی مانع شده نمیتواند که این تاریخ را 1500 ق.م. و 2000 ق.م. و حتی 3000 ق.م. بلند ببریم. «اد مایر Ed Meyer» معتقد است که قدیمترین قسمت « ریگودا» از 1500 ق.م. تجاوز نمیکند. چون مجموع مناجات ها و ترنم «ودا» چهار کتاب علیحده مثل «ریگودا Rigveda»، «سامه ودا Samaveda»، «سام ودا»، «یجروید Yajurveda» و «اتروید Atharveda» را تشکیل میدهد، مؤرخین برای هر کدام آنها تاریخ های فرعی معین نموده اند چنانکه «رونه گروسه» فرانسوی برای «ریگ ودا» که قدیمترین حصه سرودها میباشد، 1800 و 1500 ق.م. را معین نموده و آخرین حصه آنرا به 1000 ق.م. منسوب میداند. بهر جهت آنچه محقق است این است که «ریگ ودا» و سایر حصص مناجات ها در یکروز بمیان نیامده بلکه یک سلسله ابیاتی است که در طی قرون در حافظه ها جایگیر شده و حصه قدیم و جدیدی دارد که معمولاً در کتب تواریخ به ارقام مختلف (500 - 1200 ق.م.)، (500 - 1500 ق.م.)، (800 - 2000 ق.م.) و غیره تخمین نموده اند که صورت متوسط آن (800 - 1900 ق.م.) میباشد.

همان طوری که « ریگ ودا» و سایر شعب مناجات ها تاریخ معینی ندارند و یکروز به میان نیامده و کار قرن ها میباشد نسبت پیدایش آنها هم و آنهم در یک نقطه محال است. به همین ملاحظه طوریکه از شواهد خود سرودها و آنهم به وضاحت معلوم میشود، محل ظهور آن طوریکه بعضی ها عقیده دارند منحصر به خاک «هپته هندو» (پنجاب امروزی) نیست بلکه قدیمترین حصه آن در شرق «اندوس» در حوزه «کوبها Kobha» (رود کابل)، «سواستو Suvastu» (سوات)، «کرومو Krummu» (کرم)، «گوماتی Gomati» (گومل) یعنی تمام معاونین غربی رود سند در آن تذکر رفته است، به میان آمده اند. حتی در یک حصه آن «شتر بلخی» هم یاد شده است. به همین اساس موسیو «برونهور H. Brunhofer» میگوید که محل پیدایش ترانه های «ودا» منحصر به پنجاب نیست بلکه افق جغرافیائی مبدأ ظهور آن بجانب غرب تا کابل و حتی بکتریان انبساط دارد. قرار مفهوم ترانه ها تقسیمات سه گانه هم در آن نموده اند طوریکه اولی صحائن حیات قبایل آریائی را در باختر، دومی در حوالی رود «کوبها»، سومی سیر فتوحات شانرا جانب شرق و چهارمی رسیدن فاتحانه شانرا کنار رود گنگا نشان میدهد.

چیزیکه در اینجا موافق با موضوع نگارش ما خیلی مهم و قابل تذکر است، محاربه «ده پادشاه» (ده ملک) است که بین «بهاراته ها Bharatas» یعنی تمام قبایلی آریائی که «سندهو» (رود سند) را گذشته و میتوان آنها را بنام «آریائی

های هندی» مسمی ساخت و قبایلی که هنوز عموماً در غرب اندوس بوده و جزء کوچک آن بطرف شرق رودخانه مذکور عبور نموده بودند، به وقوع پیوسته است. تذکر این محاربه فوق العاده مهم است زیرا در ضمن محاربه «ده پادشاه» یا «ده ملک» اقوام و قبایل افغانستان امروزی دیده میشوند. اینها عبارت اند از «الیناها» (نورستانی) ها، «پکت ها» (پشتون ها)، «بهالانا» (ساکنان دره بولان) و «شیواها» (ساکنین شیوکی کابل) و غیره به وضاحت قابل حیرتی اسم برده شده اند.

علت محاربه این بود که «سوداس Sudas» پادشاه «بهاراتا» (آریائی های هندی) بعد از اینکه به معاونت عالم روحانی خود «ویسوا میترا Vecevamitra» قبایل «ستلج Satluge» (اهالی حوزه رود ستلج) «به آس Beas» را محکوم نمود، اشتباه بزرگی نموده عالم روحانی خود را موقوف و عوض او «واسیستا Vasistha» نام کس دیگری را مقرر نمود. عالم پیشینه فوراً در صدد انتقام برآمده بر علیه بادرار خویش اقوام ده پادشاه را که عبارت از ده ملک و اقوام مربوط شان باشد، برانگیخت و جنگ کنار رود «پاروشنی Parushni» یعنی رودخانه «راوی» به وقوع پیوست.

قبایل ده گانه ئی که در بین جنگ شامل شده اند به قول «رپسن Rapson»⁽⁴⁾ و موسیو «واله دو پوسن»، پروفیسور دارالعلوم «کانه» قرار ذیل اند:

- 1- الینا ها Alinas (نورستانی ها)
- 2- پکت ها Pakthas (پشتون ها)⁽⁵⁾
- 3- بهالاناس ها Bhalanasas (ساکنین دره بولان)
- 4- شیوا ها Chivas (رپسن ایشان را ساکنین اطراف اندوس میگوید ولی چون قرار ملاحظه فاضل محترم مولانا یعقوب حسن خان در کنر محلی موسوم به «شیوه و شیگی» و بر علاوه در جنوب شرق کابل ده بزرگی بنام شیوکی موجود است. هیچ چیز مانع نیست که «شیوا» ها بومیان یا مهاجرین آریائی مسکونه این نقاط بوده باشند.
- 5- ویشانن ها Vishanins
- 6- انو ها Anus ساکنین کنار رود خانه «بروشنی» (رود خانه راوی)
- 7- دروهیوسها Druhyus
- 8- توروآشها Turuacas
- 9- یادوس ها Yadus
- 10- پوروس ها Purus که در دو طرف سواستو (رودخانه سوات) اقامت داشتند.

در بین جنگ «سوداس» شاه آریائی های هندی غالب آمده به رفتار فاتحانه خویش پشت سر هم قبایل بومی موسوم به «اجاس Ajas»، «سیگروس Cigrus»، و «یاکشوس Yakshus»⁽⁶⁾ کنار رود خانه جمنا را شکست داده جانب شرق ادامه میدهد و در اثر مقابله با «داسیو» ها، اهالی بومی هند، محاربات طویلی بمیان

می‌آید که یک حصه «ریگودا» صحائن آنرا تفصیل می‌دهد. بالاخره شاه آریائی بر «داسیو» ها غالب آمده اراضی مشرقی را تا کنار رود گنگا مسخر میکند. در نتیجه تقرر و سلطنت شان در پنجاب با مرور زمان «برهمن» و «برهمنیزم» به میان می‌آید که بحث آن از موضوع نگارش ما خارج است.

آنچه که برای ما به تعقیب تذکار این جنگ قابل تذکر است، تمرکز بعضی از قبایل ده گانه مثل الیناها، پکت ها، بهالاناس ها، شیوا ها در غرب رود اندوس است که در امتداد شاخه های جنوب شرقی هندوکش و کوه سلیمان پراکنده و مسکون شده اند.

«ویوین دو سن مارتین Vivien de Saint Martin» در کتاب «مطالعات جغرافیائی و نژادی اهالی اولیه شمال غرب هند» که عبارت از یک سلسله تبصره ها در اطراف معلومات سرودهای «ودا» میباشد، مینویسد که افغان های امروزی که تشکیلات اجتماعی شان بر اساس دیموکراسی و قبیلوی است بهترین ممثل زندگانی قبایل آریائی میباشد و بعد از 4000 سال صافترین خطوط مختصه آریائی در چهره آنها مشاهده میشود.

حیات اجتماعی، خانواده و قبیله

خانواده و قبیله اساس زندگانی اجتماعی آریائی ها بوده و این عامل مقدس همیشه ایشان را بهم مربوط نگهداشت. پدر به کلمه «پاتی Patti» یعنی «بادار» یا «پتری Pitri» یعنی «غذا دهنده» (پیتر = پدر) مسمی بود. این اسم از فعل «پو» (تغذیه دادن) اتخاذ شده و اشاره میکند که پدر تغذیه دهنده خانواده بود. مادر مسمی به «ماتری Matri» بود. این اسم از فعل «ما» اشتقاق شده که معنی آن «اندازه کردن، تقسیم کردن» است و حالی میکند که تقسیم خوراک و غیره در خانه وظیفه مادر بوده است. پسر به کلمه «سوتا Suta» و «سونو Sunu» یاد میشده که معنی آن «طرح شده یا مرید» میباشد. دختر را «براتی Brati» میگفتند. این کلمه از «بری Bri» اشتقاق شده و معنی آن «دسترس» میباشد.

در ترانه های «ودا» در ذکر اسامی اعضای خانواده ترتیب ذیل اتخاذ شده که اول اسامی ارکان مردانه خانواده که عبارت از پدر و پسر باشد و بعد از آن ارکان زنانه که عبارت از مادر و دختر باشد تذکر رفته اند. دختر جوان در خانواده آریائی عزیز و محترم و اسباب خوشی و مسرت بوده چنانکه در ین موضوع تذکر رفته «رب النوع چنان مسرور است که یک نفر آریا در میان دختران جوان مهربان میباشد». پاکدامنی و عفت عامل شرف خانواده بشمار میرفت.

عروسی در میان قبایل آریائی با مسرت بزرگی تلقی میشد و از خود جشن هائی داشت و اساس آن عشق بود زیرا آریائی ها همانطور که شیدای مناظر دامان طبیعت است، در هر چیز ذوقی داشته و در این موضوع سرودهای ویدی چنین

میگوید: "پسران جوان صدای دختران جوان را بقدری دوست دارند که رب النوع ستایش خود را از زبان بشر بشنود." در موضوع لزوم قطعی عروسی در جای دیگر فقره شیرین ذیل دیده شده: "زن به اندازه ئی برای مرد ضرور است که زه برای کمان". عروسی وقتی به منتهای مسرت استقبال میشد که داماد جوان و عروس مقبول باشد. چنانکه یکی از ترانه ها میگوید: "برای اینکه ارباب انواع با آوازهای پر مسرت خود در مسرت عمومی شرکت جویند باید داماد جوان و عروس قشنگ باشد." آریائی با عشق و محبت تخمیز است. در هر چیز حسن را میجوید و بدرنگی نزد ایشان خیلی منفور بوده میگفتند: "زشتی مانند گز آهنی ئی است که مردها را میزند." وفاداری متقابل بین شوهر و خانم خیلی مراعات میشد. "داماد و عروس را طوری تعقیب میکرد که آفتاب از عقب شفق درخشان ظاهر شود." و "زن در خانه شوهر مانند ستاره قطب ثابت قدم بود."

در خانواده آریائی بین شوهر و زن مساوات کامل وجود داشت معذالک پدر بواسطه قوه و اقتدار طبیعی رئیس خانواده شمرده میشد. قربانی کردن و خواندن ابیات مناجات در کانون خانواده وظیفه پدر بود چنانکه او را «هاتری Hatri» (قربانی کنند) و «هاوی Havi» (خواننده ابیات مناجات) هم مینامیدند. پدر به اولادهای خود بعلاوه میراث مادی، ادعیه مذهبی و قوانین زبان و ترکیب اشعار و غیره را نیز نقل میداد.

آریائی ها در حدود 2500 ق.م. که در باختر مسکون بودند و به دوره اخیر عصر سنگی اروپا مطابق است، تا درجه ده نشین شده و بعلاوه حیات مالداري و کوچی به زراعت هم توجه نموده اند. در ین عصر اسپ و بعضی حیوانات مفیده دیگر مثل نرگاو، ماده گاو، گوسفند، و سگ را اهلی نموده اند.

صنعت نزد ایشان در ین وقت و در قرون مابعد منحصر به ساختن ظروف چوبی بود مانند قبایل نورستانی امروزی ظروف چوبی خیلی مورد استعمال ایشان بود. از فلزات مس و حتی طلا را هم میشناختند و تیرهای شان یکنوع پیکان فلزی داشت که ممکن مسی بوده باشد. از اسلحه علاوه بر تیر و کمان، گرز و فلخمان نیز داشتند و حین محاربات به گادی ها سوار شده حمله مینمودند.

البسه شان عموماً از پشم گوسفند و پوست حیوانات تهیه میشد. زن و مرد به آرایش خود علاقه زیاد داشتند. زن ها کره، گلوبند های طلا و مردها بازوبند بسته میکردند.

تغذیه شان عموماً مرکب از لبنیات بوده به شکار اشتیاق زیاد داشتند. موسیقی، اتن و رقص در میان شان بسیار معمول بود.

زبان

برای اینکه موضوع زبان هندو اروپائی اساسی بخود بگیرد بعضی علمای السنه اروپائی در یک عصر خیلی قدیم (بین 5000 تا 8000 ق.م.) وجود یک زبان «مادری» را فرض میکنند که مرکز آن باختر یا مشرق آن بوده و آریا ها اجداد اولیه آریائی و اقوام امروزه هند و اروپائی بدان متکلم بودند که ما فعلاً در اینجا از بحث چگونگی آن صرف نظر میکنیم. آنچه که محقق است زبان آریا های باختری عصر ودیک زبانی است که ترانه های «ریگ ودا» در آن سروده شده و عبارت از «سانسکریت» قدیم است که موسیو «رونه گروسه» فرانسوی آنرا «سانسکریت ودا» و عموماً آنرا «پراکریت Prakrit» یعنی «کوهستانی» مینامد. این زبان کوهستانی یا «پراکریت» زبان آریائی هائی است که از 2500 تا 1000 ق.م. در کوهستانات وطن ما معمول بوده و ترانه ها یا سرودهای «ریگ وید» مراتب بلند ادبی آنرا ثابت میکند. زبان «پراکریت» با مهاجرت یک دسته قبایل آریائی به پنجاب انتقال یافته و از آن به مرور زمان با تغییراتی زبان «سانسکریت» به میان آمده است. تشابه زبان «پراکریت» با «زند»، زبان آریائی های باختر، بعد از 1000 ق.م. خیلی زیاد و از آن در فصل آتی در مورد زبان «زند» بحث خواهیم نمود.

احترام عناصر طبیعی

آریا های اولیه در مهد تولدی و پرورشگاه اولیه خود از مناطق شمال «سر دریا» و یا فلات پامیر و هندوکش حایز دین به معنی که امروز از آن در نظر است نبوده، محض به حکم ترس و استفاده به عناصر طبیعی احترام میکردند و بر مجموعه ایشان کلمه «دئوس Dyevos» (ذرات درخشان) را استعمال مینمودند و با کلمه ساده و طبیعی «دیوس پاتر Dyevos Pater» (پدر آسمانی) الالهه تخیلی مقتدری برای خود تصور نموده بودند. بعد از 2500 ق.م. یعنی زمان اجتماع ایشان در باختر و عصر «ودیک» عصر مهاجرت و انتشار شان در سرزمین افغانستان و هند و ایران امروزی احترام عناصر نزد ایشان محکمتر شده رنگ یکنوع پرستش بخود گرفت. طوریکه عناصر نزد ایشان بشکل الاله در آمده حایز نامی شدند و بدین منوال «ارباب انواع» آریائی به میان آمد. آتش یکی از عناصری است که آریاها از قدیم میشناختند و به اسم «اگنی Agni» به عنوان عنصر مفید آنرا دوست داشتند و برای آن صفاتی از قبیل «ریتا Rita» (درخشان)، «سمیدا Samida» (مشعل)، «دراومیداس Dravamidās» (مالک تمام محاسن) وغیره قائل بودند. آتش فلکی یا برق و رعد مسمی به «اندرا Indra» شده بود. «سوما Soma» که اصلاً مشروبی بود که زن ها از گیاه های کوهی درست میکردند، بواسطه حرارتی که در بدن تولید میکرد، نیز شکل الاله بخود گرفته بود و این سه الاله «اندرا»، «اگنی»⁽⁷⁾ و «سوما» در مناجات های ریگ ودا زیاد تذکار رفته اند. علاوه بر این سائر عناصر طبیعی نیز

بشکل الاهی اسمی داشته مانند آفتاب که سه اسم «سوریا Surya»، «میترا Mitra» و «ویشنو Vishnu» یاد میشد. «ماروت Marot» الاهی باد و «وارون Varuna» الاهی آسمان ستاره دار بود که او را به صفت «اسورا Asura» هم یاد نموده اند که با «هورا مزدا Ahura Mazda» رب النوع باختری هم در ارتباط است. در اواخر عصر ودیک که آریائی ها در حوزه رود «کوبها» (رود خانه کابل) و سمت مشرقی حالیه جاگزین شده و با «داسیو» ها، اهالی سیاه پوست اولیه بومی هند، دست و گریبان بودند، «اندرا Indra» که در اوائل آتش فلکی یعنی «رعد و برق» را نمایش میداد، بشکل الاهی جنگ در تخیلات صورت گرفت چنانکه در بسا جاها آریائی ها از او و از «سوما» استعانت خواسته اند.

آریاها ابنیه مذهبی نداشتند، فقط روی تخته سنگ طبیعی که از زمین چیزی بلند تر بود یک ورق گیاه های سبز را هموار نموده روز سه دفعه: صبح، چاشت و شام و مخصوصاً صبح دور آن جمع میشدند. اول «سوما» را نوشیده و بعد شعرا به قرائت ترنم مناجات و ابیات تازه خود شروع میکردند و دیگران گوش میکردند و حظ میبردند. قربانی حیوانات نزد آریائی ها معمول بوده است.

فصل دوم

آریائی های باختری

ادامه در آینده!

یادداشت ها:

- (1) – هنوز در سال 1315 نام آریانا در آثار کهزاد دیده نمیشود. (ب.ف.ک.)
- (2) – آریین اصطلاحی است که اروپائی های نژادپرست بکار میبرند و ما با آن کاری نداریم. استاد کهزاد در عوض از نام آریا و آریائی و مخصوصاً آریائی باختری استفاده میکند که جزء تاریخ کشور ماست. آنهایی که هنوز هم فرق آریین و آریائی را نمیدانند، بهتر است این آثار را مطالعه نکنند زیرا در این آثار بحث علمی میباشد نه مناقشات سیاسی. (ب.ف.ک.)
- (3) - صفحه 322 Cambridge History of India ملاحظه شود.
- (4) – کیمبریج هستری آف اندیا
- (5) – موضوع تحول کلمه پشتون یا پختانه از «پکت ها» در مقاله فاضل محترم مولانا یعقوب حسن خان در سالنامه سال 1312 مجله کابل ملاحظه شود.
- (6) – ممکن این نام ها «اجا» ها، «سیگرو» ها، و «یاکشو» ها باشند زیرا در انگلیسی (s) در آخر یک نام جمع را نشان میدهد. (ب.ف.ک.)
- (7) – آگنی امروز هم در هندوستان معروف است.